

اسلوب روایی بیهقی در بازنگاری حکایت‌های تاریخی

سعید پورعظیمی (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تربیت معلّم تهران)

مقدمه

تاریخ بیهقی نزد ادیبان و محققان همواره دقیق و معتبر و مؤلف آن «گزارشگر حقیقت»^۱ یا «گزارشگر واقعیت» خوانده شده است. وی تاریخ‌نگاری است که بی‌غرض و تعصب و با دقت و امانت تاریخ بیره‌ای از عصر غزنویان را به زبانی پاکیزه و با شرح جزئیات ساخته و پرداخته است. بیان جزئیات با ذکر مآخذ، پرهیز از گزافه‌گویی، دقت در توصیف، و مقدم بر اینها، بیان وقایع بر اساس مشاهدات عینی و نقل اخبار از راویان واثق یا متون موثق مؤید این قول است. اما سخن تنها بر سر کیفیت و صداقت گزارشی تاریخی نیست. ابتدا شایسته است به این معنی توجه شود که حقیقت امری تک‌ساحتی نیست که روایتی بتواند همه جوانب آن را منعکس سازد و روایت‌های دیگر را به کنار راند. ضمناً میان «گزارشگری حقیقت» و «گزارشگری واقعیت» فرق فاحش است. تواریخ عموماً گزارش واقعیت اند نه حقیقت و البته این وقایع اند که حقیقت را در بر دارند. اگر تاریخ‌نگاری دعوی حقیقت کند یا ما روایت او را چنین بخوانیم، جز تحمیل ذهنیت مورخ به خواننده معنایی نخواهد داشت زیرا حقیقت را تنها در یک روایت نمی‌توان بازشناخت. در واقع، مورخ

(۱) غلامحسین یوسفی، «گزارشگر حقیقت» در دیداری با اهل قلم.

سنتی وقایع‌نویسی را وظیفه خود می‌شناسد نه حقیقت‌نویسی را و اصولاً حقیقت به صرف وقایع‌نگاری فراچنگ نمی‌آید.

بیهقی از میان رویدادها پاره‌هایی را برای روایت تاریخی خود برگزیده و بی‌گمان پاره‌هایی را مانند هر تاریخ‌نگار دیگر به کنار نهاده یا به اشارتی از کنار آنها گذشته است. تازه به روایت وقایع اکتفا نکرده و، در جاهایی، خود را مجاز شمرده که، به سابقه عاطفی، درباره شخصیت‌ها و رویدادها اظهار نظر کند. حکایت‌هایی که، به تعبیر خود، برای «آراستن تاریخ» و «بیان عبرت و اندرز» از «کتب معتمد» نقل می‌کند یا از خود می‌افزاید نیز حاصل تأویل و ارزش‌گذاری پنهان خود او درباره چهره‌ها و حوادث تاریخی است.

مع‌الوصف، این مورخ، به خلاف مورخان صرفاً وقایع‌نگار، با مصور ساختن فضایی که حوادث در آن روی داده‌اند - تصویری شبیه شأن نزول - برکشیدن حقیقت را از گزارش واقعیات نسبتاً میسر ساخته، به تعبیر امروزی، به «گفته» خصلت «گفتمانی» داده است. خواننده خود را شاهد و ناظر وقایع می‌پاید و می‌تواند از رویدادها و فضای آنها تصویری زنده مجسم کند.

پیشینه تحقیقات

در یادنامه ابوالفضل بیهقی، دو مقاله به حکایت‌های تاریخ بیهقی اختصاص یافته است: «تاریخ بیهقی یا آینه عبرت»^۲ و «توجیه تمثیل‌های تاریخ بیهقی»^۳. مقاله نخست درباره آموزه‌های اخلاقی و اندرزگونه بیهقی در جریان روایت تاریخ است؛ در مقاله دوم، روایات بیهقی با حوادثی از روزگاران گذشته مربوط به آن روایات مقایسه شده است. در پیوند با آنها در مقاله‌ای دیگر از کنت آل‌لوتر^۴ نیز اطلاعات تاریخی مندرج در تاریخ بیهقی با متون تاریخی دوره سلجوقی مقایسه شده است. مقاله دیگری در این حوزه «تاریخ در تاریخ بیهقی»^۵ است که

(۲) حسین بحرالعلومی، «تاریخ بیهقی تا آینه عبرت» در یادنامه ابوالفضل بیهقی.

(۳) غلامرضا سلیم، «توجیه تمثیل‌های تاریخ بیهقی» در یادنامه ابوالفضل بیهقی.

(۴) کنت آل‌لوتر، «بررسی تطبیقی تاریخ بیهقی و آثار مورخان دوره سلجوقی» در یادنامه ابوالفضل بیهقی.

(۵) ایران‌شناسی، سال پنجم، ش ۲۰ (۱۳۷۲)، ص ۷۰۲-۷۲۱؛ این مقاله متعاقباً همراه نوزده مقاله دیگر در مجموعه‌ای که به جست‌وجوی مؤلفه‌های تجدد و مدرنیته در عناصر فرهنگ و تاریخ ایران اختصاص یافته، به چاپ رسید. (← میلانی، تجدد و تجدستیزی در ایران)

به قلم عباس میلانی است. مؤلف در آن، کوشیده است اثبات کند تاریخ بیهقی بیشتر «تجربه‌ای تاریخی است تا روایتی حقیقی» - نظری که به دعوی مقاله حاضر هرچه نزدیک‌تر است. علاوه بر این مقاله‌ها، شایسته است از نوشته‌هایی به شرح زیر یاد شود:

زمانه، زندگی و کارنامه بیهقی اثر مرلین والدمن که، به نظر او، در تاریخ بیهقی، حکایت‌های الحاقی دو ویژگی به‌هم‌پیوسته دارند: یکی تأکید بر ارزش‌های اخلاقی روایت؛ دیگر بسط دادن داستان با روایت‌های متفاوت با مضمون واحد در ارتباط با روایت اصلی (والدمن، ص ۱۱۷). به قول او، بیهقی به این دلیل از این حکایت‌ها استفاده کرده که بتواند اندیشه‌هایی را که روانی شمارد از زبان خود بیان کند در آن مطرح سازد. بررسی تحلیلی حکایت‌های تاریخ بیهقی که مؤلف در آن، حکایت‌های تاریخ بیهقی را با حکایات مشابه در متون تاریخی دیگر مقایسه کرده است. در این کتاب، مآخذ مجموعه حکایات منقول در تاریخ بیهقی در چندین متن معتبر تاریخی و، تفاوت آنها با روایت بیهقی نشان داده شده است. در «سخن پایانی» نیز «بیهقی تاریخ‌نگاری آگاه و امانت‌دار» خوانده شده است (کرمی، ص ۲۴۴). مؤلف، در این مقایسه، اخبارالطوال دینوری، مروج‌الذهب مسعودی، تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی را برگزیده که همواره مرجع تاریخ‌نگاران طی قرن‌های پسین بوده‌اند.

اسلوب روایی بیهقی

تاریخ بیهقی در عین آنکه ساختار و نظم و ترتیبی مشابه تواریخ ساخته و پرداخته شده به زبان عربی دارد، از اعتدال و انسجام و فصاحت و بلاغت کم‌نظیر برخوردار است. بیهقی، در این اثر، سبکی اختیار کرده که، در دوره‌های ادبی پس از او، به آن اقبال نشده است. مؤلفانی نثر مصنوع با استفاده افراطی از نحو و عناصر زبان عربی و صناعات ادبی اختیار کردند که اصل روایت آنها در حاشیه و پوشیده ماند. بهره‌جویی خلاق از امکانات زبانی و شگردهای ادبی با گزینش و چینش کلمات در بافتی موسیقایی، افزایش دقت و تنوع کلام، کاربرد انواع قیود، وارد کردن مکالمه نمایشی در گفتار، چرخاندن راوی و زاویه دید، چهره‌پردازی و بیان حالات درونی شخصیت‌ها، و استفاده

از انواع لحن در سخن آنان، فضا سازی با توصیف دقیق صحنه‌ها تاریخ بیهقی را به صورت اثری زنده و پویا درآورده است. بر این جمله باید آن لطیفه بی نام توصیف ناپذیر را افزود که در مرکز خلأ قیت هنری بیهقی حضور دارد و منظومه وار، تمام زیبایی های این نثر بی بدیل را به گرد خود فراهم آورده و سامان داده است.

ارزش سنجی و گزینش اخبار و رویدادها در تاریخ بیهقی بر خردمندی و امانت استوار است (بیهقی ۱، ص ۹۰۴).^۶ در حوزه شنیده‌ها نیز، بیهقی با استناد به سخن «ثقه و امین که موی در کار آنها نتوانستی خزید» (همان، ص ۵۳۰) و نقل روایت از آنان، با تغییر زاویه دید بر اعتبار و باورپذیری آنها می افزاید و نظیر سنت روایت حدیث یا اسلوب مختار در نقل سخنان صوفیان، در مجموع، زنجیره ای از روایان را برای اعتباربخشی به سخن خود ذکر می کند^۷ و، با ایجاد گسست بین راوی و روایت، نقش خود را در مقام راوی یکه و مقتدر کمرنگ می گرداند.

بیهقی گاه به منبع حکایت‌ها اشاره دارد؛ بُرش هایی از تاریخ را در قالب «خوانده‌ها» و «شنیده‌ها» ی خود نشان می دهد؛ در تقویت لبّ مضمون روایات اصلی نظایر آنها را یادآور می شود؛ و گوشه هایی از گرایش های سیاسی و باورها و مقاصد اخلاقی خود از تاریخ نویسی را عیان می کند. مجتبی مینوی، در بیان همین ویژگی های تاریخ بیهقی و فرق روایت های آن با گزارش دیگر مورخان گفته است:

بیهقی، به همان میزان که در روایت رخدادهای عصر خویش مورخی موثق است، در روایت رویدادهای اعصار پیش از خود که در متون تاریخی خوانده و یا شنیده قابل اعتماد نیست [...] و آشکار است که وی، پیش از نگاشتن حکایات ادوار دیگر، به متون مورد استناد این وقایع رجوع نمی کرده است. (Minovi, p.140)^۸

۶) «گذشته را به رنج توان یافت، به گشتن گرد جهان و رنج بر خویش نهادن و احوال و اخبار بازجستن و یا کتب معتمد را مطالعه کردن و اخبار درست را از آن معلوم خویش گردانیدن» (بیهقی ۱، ص ۹۰۴)؛ «نباید که صورت بندد خوانندگان را که من از خویشتن می نویسم» (همان، ۷۳۴)؛ «محال باشد چیزی نبشتن که به ناراست ماند» (همان، ص ۲۹۸)؛ «و من که این تاریخ پیش گرفته ام التزام این قدر بکرده ام تا آنچه نویسم یا از معاینه من است یا از سماع درست از مردی ثقه». (همان، ص ۹۰۵)

۷) برای نمونه ← بیهقی ۱، (ص ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۹، ۸۶، ۱۷۷، ۲۳۵، ۴۲۲).

۸) برای تفصیل بیشتر در باب رأی مینوی ← همان، ص ۱۱۴-۱۱۵.

منابع حکایت‌های بیهقی

بیهقی پاره‌ای از حکایت‌هایش را در زمره «خوانده‌ها» و پاره‌ای دیگر را در زمره «شنیده‌ها» شناسانده است. همچنان‌که اشاره رفت، کرمی، در بررسی تحلیلی حکایت‌های تاریخ بیهقی، از منابع متعدّد این حکایات سخن گفته و حقّ مطلب را ادا کرده است و این مقاله، از این بابت و امدار این اثر است؛ در این کتاب، اشاره به یکایک حکایت‌ها را شایسته شمردیم. خواننده برای تفصیل بیشتر می‌تواند به آن اثر ارزشمند رجوع کند.

بررسی حکایت‌ها در متن‌های تاریخی

حدیث ملطفه‌ها

حکایت دریدن و به کاریز دادن ملطفه‌هایی که نویسندگان به فرمان سلطان محمود در مذمت امیرمسعود نوشته بودند. بیهقی، به این مناسبت، دو حکایت از اخبار خلفا نقل می‌کند: یکی حدیث حشمت که قصّه بخشودن فضل بن ربیع از جانب مأمون به وساطت عبدالله بن طاهر است؛ دیگر، حدیث ملطفه‌هایی که، به یمن خلافت یافتن مأمون و به فرمان او، در آتش نهادند (همان، ص ۳۰-۳۹). بیهقی، پیش از نقل حکایت‌ها، در همسانی رفتار سلاطین سخنی دارد و به مشابهت برخی رویدادهای تاریخی اشاره می‌کند که بیانگر دیدگاه او در باب فرهمندی پادشاهان است: «و پادشاهان را اندر این ابواب الهام از خدای عزّوجلّ باشد» (همان، ص ۳۱). عموم منابع تاریخی از خیانت فضل بن ربیع در اجرای وصیت هارون و درگذشتن مأمون از فریبکاری او به اختصار یا به تفصیل سخن گفته‌اند^۹ که نمونه‌هایی از این سخنان را نقل می‌کنیم:

«فضل ربیع آغالش کرد و نام مأمون از خطبه بیفکند» (مجمّل التّواریخ و القصص، ص ۳۴۹). روایت یعقوبی (ج ۲، ص ۴۴۶ و ۴۷۲-۴۷۳) از این رویداد بسیار موجز است: «از هاشمیان و فرماندانی

۹) برای نمونه ← ابوعلی محمد بلعمی، تاریخ‌نامه طبری، با تصحیح و تحشیه محمد روشن، ص ۱۲۱۰-۱۲۳۹؛ تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، ص ۳۶۱-۳۹۱؛ ابن اثیر، الکامل، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۱۶، ص ۱۶۱-۱۹۶؛ ج ۷، ص ۱۱-۱۲؛ محمد بن علی بن طباطبای (ابن طقطقی)، تاریخ فخری، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، ص ۲۹۲-۳۰۴.

که حاضر بودند برای امین بیعت گرفت [...] و سرانجام به درخواست امان به دربار مأمون آمد و مأمون [...] امانش داد و بر او منت گذاشت». مسعودی (ج ۲، ص ۳۹۸-۳۹۹) نیز، به تلویح، از خیانت فضل یاد کرده و به صراحت از بخشوده شدن او سخن نگفته است. طبری (ج ۱۳، ص ۵۷۱-۵۷۲) حوادث مربوط به دوران هارون و امین و مأمون را به تفصیل گزارش کرده و به اجمال از بخشوده شدن فضل سخن گفته است؛ اما بیهقی ماجرا را بسط داده و گفت‌وگوهایی را بر زبان فضل و عبدالله بن طاهر جاری ساخته چندان که خواننده اضطراب فضل و جهد هوشیارانه عبدالله برای رهانندن فضل را درمی‌یابد. پایمردی عبدالله بن طاهر برای رهایی فضل، که بیهقی بر آن سخت تأکید می‌کند، در روایت هیچیک از تاریخ‌نویسان پیش از او دیده نمی‌شود. بدین قرار، یا بیهقی، با طرحی خلاق، خود نقشی مؤثر برای عبدالله تدارک دیده یا منبع روایت او از میان رفته و به دست ما نرسیده است. ناگفته نماند که حدیث ملطفه‌های امین و مأمون فقط در تاریخ بیهقی آمده و در متون تاریخی یادشده از آن نشانی نمی‌یابیم.^{۱۰}

حکایت هارون و زاهدان

حکایت هارون با دو زاهد - ابن سمّاک و ابن عبدالعزیز عمّری - که بیهقی (۱، ص ۶۷۰-۶۷۸) آن را پس از حکایت قاضی بُست، بوالحسن بولانی، و فرزندش بوبکر آورده، بدان صورت در هیچ متن شناخته شده‌ای نیامده است. دینوری و یعقوبی سخنی در این باب ندارند. روایت مروج‌الذهب نیز چنین است:

روزی ابن سمّاک پیش رشید رفت؛ کبوتری جلوی او بود که دانه می‌چید. رشید گفت: «وصف این کبوتر بگو و مختصر کن». ابن سمّاک پاسخی شاعرانه می‌دهد: «گویی با دو یاقوت می‌نگرد و با دو مروارید دانه می‌چیند و با دو عقیق راه می‌رود». (مسعودی، ج ۲، ص ۳۵۲) در روایت طبری، از رفتن شبانه هارون همراه فضل ربیع و در هیئتی ناشناس به خانه ابن سمّاک و ابن عبدالعزیز به صورتی که در تاریخ بیهقی آمده، نشانی نمی‌یابیم. آنچه در این باب آمده از دیدارهای جداگانه هارون با زاهدان حکایت می‌کند. اما در تاریخ بیهقی، سخن از یک دیدار با زاهدان است و بیهقی این دو حکایت را، در بازنگاری

۱۰) بررسی تحلیلی حکایت‌های تاریخ بیهقی، ص ۴۱-۴۲.

قصه‌وار خود، به یک حکایت بدل کرده است. در تاریخ بیهقی، ادبیت کلام و رمان‌وارگی بر وجوه تاریخی غلبه دارد. در واقع، او بیشتر ادیبی است مورخ تا مورخی ادیب و چه بسا که تاریخ‌نگاران دوره‌های بعد از همین رو باشد که به متن تاریخ بیهقی استناد نکرده‌اند.

ذوالریاستین و ذوالیمینین

حکایت فضل بن سهل با حسین بن مُصعب - که بیهقی آن را در ادامه حکایت مقام سپهسالاری فضل و ولایت او بر بلخ و سمنگان از جانب سلطان مسعود می‌آورد که، در نتیجه، موجب انتقاد و ناخشنودی درباریان می‌شود، - در منابع تاریخی شناخته شده نیامده است. اما از مناسبت شهرت فضل بن سهل به ذوالریاستین در دیگر متون نیز سخن رفته است.

در این داستان، وجه ملقب گشتن فضل بن سهل به ذوالریاستین و طاهر به ذوالیمینین، و علی بن ابی سعید (صاحب دیوان رسالت مأمون) به ذوالقلمین بیان شده است. در این باب، مورخان اختلاف دارند. بیهقی وجه ملقب گشتن طاهر به ذوالیمینین را این دانسته که او با دست چپ با امام رضا علیه السلام بیعت کرد (همان، ص ۱۷۱). به روایت او، مأمون، در دیدار با امام، می‌گوید: «ای امام آن نخست دستی بود که به دست مبارک تو رسید، من آن چپ را راست نام کردم و طاهر را ذوالیمینین خواند» (همان، ص ۱۷۲). در باب فضل و علی بن ابی سعید نیز می‌نویسد: چون این دو همزمان وزیری و دبیری مأمون و امام را عهده‌دار بودند، به ترتیب، لقب ذوالریاستین و ذوالقلمین گرفتند (همان، ص ۱۷۲). در روایت طبری، در باب طاهر آمده است که وی، چون سپاه علی بن عیسی بن ماهان را مغلوب کرد، به فضل بن سهل نوشت:

خدا بقای تو را دراز بدارد... اینک که به تو می‌نویسم، سر علی بن عیسی در کنار من است و انگشترش در انگشت من و خدا را سپاس... مأمون مردان و سرداران به کمک طاهر بن حسین فرستاد و او را ذوالیمینین و صاحب جبل الدین نام داد. (طبری، ج ۱۲، ص ۵۴۶۵-۵۴۶۶)

اما مسعودی در این باب سخن دیگری دارد و می‌گوید:

سبب شکست سپاه [علی بن عیسی] ضربتی بود که طاهر با هر دو دست به عباس بن لیث زد و به همین جهت او را طاهر ذوالیمینین نامیدند که هر دو دست را برای شمشیر زدن به کار برد.

(ج ۲، ص ۳۹۲)

پس از کشته شدن علی بن عیسی و عبدالرحمن بن جبلة به دست طاهر، مأمون، بر نیزه‌ای دوشاخه، پرچمی برای فضل بن سهل می‌بندد و بیرقی نیز به او می‌دهد و نامش را ذوالریاستین می‌گذارد. راوی این رویداد می‌گوید: «شمشیر فضل را به نزد حسن بن سهل دیده بوده که با نقره بر یک‌جانب آن نوشته [شده] بود ریاست جنگ و بر جانب دیگر ریاست تدبیر»^{۱۱}. (طبری، ج ۱۲، ص ۵۴۷۷)

روایت بیهقی آشکارا با متون تاریخی متعدّد تفاوت دارد اما اندکی به سخن طبری و بلعمی نزدیک است. بدین سان، بیهقی ظاهراً خواسته است، با کنار نهادن سخنان بیشتر مورخان پیش از خود، وجه لقب‌گذاری را با زمینه و بافت تاریخی رویدادها سازگارتر سازد.

حکایت هدایای علی بن عیسی

اعمال سفاکانه سوری در خراسان (← بیهقی ۱، ص ۵۳۱-۵۳۳) یادآور رویدادهای عصر هارون شد. بیهقی نخست، از صلح فضل برمکی با یحیی علوی سپس از امان دادن هارون به یحیی سخن می‌گوید و، در پایان، با اشاره به هدایایی گران که فضل از خراسان برای هارون آورد، از بیدادی یاد می‌کند که علی بن عیسی بن ماهان - همان کسی که یحیی برمکی با امارتش بر خراسان مخالفت داشته - بر خراسانیان کرد (همان، ص ۵۳۴-۵۳۹). حکایت هدایای علی بن عیسی در مروج الذهب و تاریخ یعقوبی نیامده است. در اخبار الطوال نیز فقط به اجمال از ظلم و ستم علی بن عیسی سخن رفته و آمده است: «چون به حکومت خراسان آمد، بدرفتاری کرد و بر اعرابی که مقیم خراسان بودند ستم کرد» (دینوری، ص ۴۳۲). اما در تاریخ طبری، این رویداد مفصّل‌تر گزارش شده است. (← طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۹۵ و ۵۳۳۴)^{۱۲}

پیدا است که مسعودی و یعقوبی و دینوری ماجرای هدایای علی بن عیسی را

(۱۱) ← مطهر بن طاهر مقدسی در آفرینش و تاریخ ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی.

(۱۲) «علی بن عیسی بن ماهان چندان مال آورد از غلام و کنیزکان و اسبان و جامه‌ها و زر و سیم و نامه‌های مشک و عنبر و میوه‌های گوناگون و از قاقم و سمور و انواع آن که آن را قیاس نبود و هارون چشمش خیره شد از آن مال». (مجمّل التّواریخ، ص ۳۴۴)

رویدادی مهم بازشناختند یا به دلایلی به آن بی‌اعتنا ماندند و از ذکر آن تن زدند^{۱۳}. اما بیهقی، در نگرش به تاریخ، فجایع سوری را با این رویداد و سلطان مسعود را با هارون الرشید از این حیث که دست حاکمان جبار را در ستم بر مردم باز نهادند در تناظر قرار می‌دهد و فرصت را مغتنم شمرده از آل برمک به نیکی یاد می‌کند. پاره‌هایی درخشان از تاریخ بیهقی، که در آنها از تعدی به اهل فضل و فضیلت شکوه می‌شود گواه ارادت بیهقی به برمکیان است. جانبداری بیهقی از برمکیان و «پدریان» یعنی بزرگانی همچون بونصر مشکان، خواجه احمد حسن، و حسنک وزیر و، در عوض، نفرت او از بوسهل زوزنی آشکار است و تکرار مداوم بیهقی بر بیطرفی خود در تاریخ‌نویسی چه بسا ناظر به آن باشد که در مظان جانبداری قرار گیرد.

افشین و بودلف

بیهقی داستان افشین و جان به در بردن بودلف از چنگ او به حیلۀ قاضی ابی دؤاد را در پیوند با داستان انتقام کشیدن خواجه احمد میمندی از بوبکر حصیری آورده است. به همان‌گونه که بوبکر حصیری با عنایت سلطان مسعود از زجر و آزار خواجه احمد حسن رها می‌شود، قاسم بن عیسی عجللی (بودلف) نیز در سایه حمایت معتصم از کشته شدن به دست افشین خلاصی می‌یابد. راوی این حکایت اسماعیل بن شهاب است که شرح ماجرا را از احمد بن ابی دؤاد، قاضی القضاة معتصم، شنیده است (← بیهقی ۱، ص ۲۱۳). احمد بن ابی دؤاد آشکارا افشین را خوار و خفیف جلوه می‌دهد و، از زبان معتصم، او را «مستجل» و سگ می‌خواند. (← بیهقی ۱، ص ۲۱۷ و ۲۱۴) تبار ایرانی افشین دستاویزی می‌شود برای سخن‌چینی ابی دؤاد تا او را «نامسلمان و مردار و نیم‌کافر» بخواند و معتصم را برانگیزد (همان، ص ۲۱۷ و ۲۲۰). دعوی ظاهری و بهانه دستگاه خلافت نامسلمانی افشین است که دینوری به آن اشاره دارد: «آورده‌اند که جامه از تن او بیرون آوردند و او را ختنه‌نشده یافتند». (ص ۴۴۸)

۱۳) این حکایت، در بررسی تحلیلی حکایت‌های تاریخ بیهقی (ص ۱۹۱-۱۹۳)، در آثار متعدّد از جمله: البدایه و النهایه، تجارب الأمم، سنی ملوک الأرض و الأنبياء و تاریخ طبری بررسی و با تاریخ بیهقی سنجیده شده و روایت بیهقی با روایت الوزاء و الکتّاب «تقریباً» یکی شناخته شده است.

روایت جانبدارانه دستگاه خلافت عباسی درباره افشین و تناظر او با بودلف در گزارش احمد بن ابی دؤاد نمودار می‌گردد. بیهقی که، در گزارش این حادثه، منبعی ظاهراً منحصربه‌فرد به نام اخبارالرؤسا را در اختیار داشته که تاکنون شناخته نشده، ناگزیر نمی‌توانسته است از جهت‌گیری انکارآمیز ابی دؤاد نسبت به افشین برکنار بماند. این احتمال نیز منتفی نیست که درباریان غزنه حال خراجگزار خلافت بغداد نمی‌توانسته‌اند یا نمی‌خواستند خلاف وجهه نظر عباسیان و خلیفه عباسی درباره افشین سخن بگویند.

حکایت بر دار کردن حسنک وزیر

گزارش قیام عبدالله بن زُبَیر پس از شرح بر دار کردن حسنک وزیر و حکایت‌های پیوند یافته با آن حجم نظرگیری از متن تاریخ بیهقی را در بر می‌گیرد (← بیهقی ۱، ص ۲۲۱-۲۴۶). تأکید بر وجوه شباهت مرگ فجیع حسنک و ابن زُبَیر همچنین واکنش مادر حسنک و مادر اسماء و اشاره به شهادت امام حسین و زید بن علی علیهما السلام و نیز کشته شدن جعفر برمکی و ابن بقیه تناظر معنی‌داری به سود حسنک پدید می‌آورد. بیهقی در گزارشی بلیغ و به‌غایت مؤثر درباره حسنک و کسانی که دست در خون او داشتند، به داوری می‌نشیند و خواننده را در سوگواری آن مصیبت عظیم شریک می‌سازد. وی رویدادهای متناظر در ادوار تاریخی را چنان کنار یکدیگر می‌نشانند که گویی حادثه‌ای واحد در چند برهه از تاریخ تکرار شده است. فی‌المثل انگاری سخن مادر حسنک در روزگاران گذشته این سان بر زبان اسماء جاری شده است: «ای فرزند!... صبر کن بر مرگ و کشتن و مثله کردن، [...] و نگاه کن که حسین علی رضی الله عنهما چه کرد، [...] چون گوسپند را بکشند از مثله کردن و پوست باز کردن دردش نیاید» (همان، ص ۲۳۷-۲۳۸). و این را بسنجیم با عین عبارت متن مروج‌الذهب که چنین ترجمه شده است: «پسرک من، مگر بُز، پس از کشته شدن، از پوست کردن رنج می‌برد؟» (← مسعودی، ج ۲، ص ۱۱۷). هنگام رفتن عبدالله به جنگ، بیهقی از زبان اسماء می‌نویسد: «دندان افشار با این فاسقان تا بهشت یابی» چنان که گفتی او را به پالوده خوردن می‌فرستد. (بیهقی، ص ۲۳۸)

پایان بخش حکایت غمبار و اسطوره‌وار حسنک تصویر بی‌بدیل بیهقی است از مرگ

او و ترسیم تقابلی اندوه گران نیشابوریان و نامردی رندان و جلاد به عبارت زیر:
هیچ کس دست به سنگ نمی کرد و همه زار زار می گریستند خاصه نیشابوریان. پس مشتی رند
را سیم دادند که سنگ زنند و مرد خود مرده بود؛ که جلادش رسن به گلو افکنده و خبه کرده.
(همان، ص ۲۳۴)

خواننده در پایان این حکایت با دو تصویر تنها می ماند از سوئی:
بوسهل بخندید و به اتفاق شراب در دست داشت، به بوستان ریخت و سر [حسنک] باز بردند.
(همان، ص ۲۳۵)

و از سوی دیگر:

استادم بونصر روزه بنگشاد و سخت غمناک و اندیشه مند بود چنان که به هیچ وقت او را چنان
ندیده بودم [...] و خواجه احمد حسن هم بر این حال بود و به دیوان ننشست. (همان،
ص ۲۳۶)

بیهقی ماجرای ابن بقیه وزیر را بسیار فشرده و کوتاه آورده (بیهقی ۱، ص ۲۴۳-۲۴۴) و
خواست است لحظه بر دار کشیدن و کشتن او را با پرتاب تیر و سنگ نشان دهد. درباره
زید بن علی نیز همین وجه نظر را داشته است (همان، ص ۲۴۵-۲۴۶). نکته درخور تأمل
آوردن عبارت «حَكَمَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ جَمِيعِ آلِ الرَّسُولِ وَ بَيْنَهُمْ» است در پایان حکایت (همان،
ص ۲۴۶) که با دامنه ای گسترده تر حکم نهایی درباره همه قربانیان ظلم و ستم را به خداوند
وامی گذارد. وی نمی تواند آشکارا از نقش مسعود در کشتن حسنک سخن بگوید و
زیرکانه به خروج مسعود از شهر هنگام به دار کشیدن حسنک اشاره می کند تا موافقت
ضمنی او را با آن حادثه گوشزد سازد. سخن بیهقی در سرزنش معارضان حسنک روی
به مسعود نیز دارد. مع الوصف این نکته را نمی توان پوشیده داشت که بیهقی سودایی و
«سوخته» مسعود است و، هرچند گاه از جانب زبان خود یا از زبان دیگران از استبداد رأی
او شکوه و ناله دارد، شیفته و مدافع او است.

باری، روایت بیهقی از حادثه بر دار کردن حسنک وزیر آمیخته است به مایه های
عاطفی و همدلی از خلال حکایت ابن زُبَیْر و سخنان اسماء، قصیده ابن انباری و شعر
سَدَیْف، گریزهایی به شهادت امام حسین و زید بن علی علیهما السلام. گردیزی، مورخ
همعصر بیهقی، در گزارشی بسیار مختصر یاد کرده است از ماجرای حسن بن محمد

میکالی (حسنک) و اتهام او «در سفر از شام به مصر و ستاندن خلعت از عزیز مصر و سرانجام مرگ و دار و سنگسار به دستور امیر مسعود و فرستادن سر او به بغداد نزد القادر بالله» (گردیزی، ص ۴۲۴-۴۲۵). بیهقی در وجه نقل حکایات می نویسد: «چنین سخن‌ها از برای آن آرم تا خفتگان و به دنیا فریفته شدگان بیدار شوند و هرکس آن کند که امروز و فردا او را سود دارد». (بیهقی ۱، ص ۲۴۳) از نظر بیهقی خواندن تاریخ ناپایداری و بی‌اعتباری جهان را گوشزد می‌سازد^{۱۴}: «احمق مردا که دل در این جهان بندد» (همان، ص ۲۳۴).

حکایت بزرگمهر حکیم

حکایت بزرگمهر و گرویدن او به کیش ثنویان در مَرُوجُ الذَّهَبِ آمده است اما در تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی و اخبار الطَّوَالِ از این جمله گزارشی نمی‌یابیم^{۱۵}. در گزارش مَرُوجُ الذَّهَبِ، بزرگمهر، پس از دوازده سال وزارت در زمان سلطنت خسرو پرویز، از جانب او به گرویدن به کیش زندیقان ثنوی مذهب متهم و زندانی می‌شود. روایت بیهقی دربارهٔ بزرگمهر چنین است:

چنان خواندم که، چون بزرگمهر حکیم از دین گبرگان دست برداشت که دین باخلل بوده است و دین عیسی پیغمبر صلوات الله علیه گرفت، برادران را وصیت کرد که در کتب خوانده‌ام که آخر الزمان پیغامبری خواهد آمد نام او محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم اگر روزگار یابم نخست کسی من باشم که بدو بگروم. (بیهقی ۱، ص ۴۲۵)

سخن مسعودی در گرویدن بزرگمهر به آیین زندیقان، از روایت غریب بیهقی در گرویدن بزرگمهر به مسیحیت درست‌تر می‌نماید. شگفت آن است که بیهقی حکایت بزرگمهر و زندانی شدن او را در دل گزارش زندانی شدن بوسهل زوزنی به فرمان مسعود به قصد دلجویی از آلتونتاش می‌آورد. بیهقی دربارهٔ دادگری ابوالمظفر ابراهیم بن ناصر دین الله سخنی دارد که با آنچه از ماجرای حبس و قتل بزرگمهر به فرمان انوشیروان نوشته است، مطابقت ندارد. وی در وصف ابوالمظفر ابراهیم بن ناصر دین الله آورده است: «چشم بد دور که نوشیروانی دیگر است» (همان، ص ۴۸۴). وی انوشیروان را آیت عدل و داد

۱۴ «این جهان گذرنده را خلود نیست و همه بر کاروان‌گاهیم». (بیهقی ۱، ص ۴۶۶)

۱۵ در بررسی تحلیلی حکایت‌های تاریخ بیهقی (ص ۱۶۳-۱۷۶)، حکایت بزرگمهر در شاهنامه، فرج بعد از شدت، عَزُزُ اخبارِ ملوکِ الفُرس، و جوامع الحکایات به بحث گذاشته شده است.

دانسته؛ در حالی که در حکایت حبس بزرگمهر نوشته است: «وی به بهشت رفت و کسری به دوزخ» (همان، ص ۴۲۸). مصححان تاریخ بیهقی این حکایت را «الحاقی، دور از سبک نگارش بیهقی، آشفته و مغلوط، ضد ایرانی، غیراصیل و در نتیجه افزوده کاتبان در ادوار بعد» دانسته‌اند (بیهقی ۲، ص ۷۶۴) اما برای این قول دلیل متقنی نیاورده‌اند. ناگفته نماند که در تاریخ بیهقی نشانی از ایران دوستی مؤلف و احاطه او به تاریخ پیش از اسلام نمی‌یابیم. حکایت بزرگمهر و آنچه جسته‌گریخته درباره ایران باستان نوشته مؤید این نظر است.

نتیجه

حکایاتی که بیهقی در لابه‌لای گزارش‌های خود گنجانده مبتنی بر اعتقاد او به سرشت مشترک رویدادهای تاریخی در ادوار متعدد است. وی مهم‌ترین فایده تاریخ را عبرت‌آموزی و انتقال تجربه‌های جمعی می‌شناسد. او در نقل حکایات مقید به ثبت دقیق رویدادهای تاریخی نیست. نقل او با روایت مشهورترین متون تاریخی مطابقت ندارد همچنان‌که در روایات این متون تفاوت‌های فاحشی دیده می‌شود. راویان هریک از آنها از ذهنیات خود متأثرند و به اقتضای این ذهنیات رویدادها را دستچین می‌کنند برخی را می‌آورند و برخی دیگر را ناگفته می‌گذارند. بنابراین، بیهقی نمی‌تواند «گزارشگر [تمام‌عیار] واقعیت» باشد حتی آنجا که شاهد عینی رویدادها بوده یا از راویان امین نقل کرده، به اقتضای جمع، قهراً در انتخاب و میزان تأکید دستخوش ذهنیت خود بوده است. اما می‌توان گفت که وی در همه این احوال کوشیده است به ثبت و حقیقت‌وقایع دست یابد و، به این اعتبار، می‌توان او را «حقیقت‌نگار» شمرد.

منابع

- ابن اثیر، الکامل، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۱۶، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران ۱۳۷۱.
ابن طباطبا (ابن طفطقی)، محمد بن علی، تاریخ فخری، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۷.
بحرالعلوم، حسین، «تاریخ بیهقی یا آینه عبرت»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، دانشگاه فردوسی، مشهد ۱۳۵۰.
بلعمی، ابوعلی محمد، تاریخ‌نامه طبری، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، سروش و البرز، تهران ۱۳۷۳.

بیهقی (۱)، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد ۱۳۵۶.

— (۲)، تاریخ بیهقی، تصحیح و تعلیقات محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، سخن، تهران ۱۳۸۸.
تاریخ ابن خلدون، ترجمۀ عبدالمحمد آیتی، ج ۲، مؤسسۀ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۳.
دبیرسیاقی، محمد، مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی، خیام، تهران ۱۳۵۰.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، اخبار الطوال، ترجمۀ احمد مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران ۱۳۶۶.
سلیم، غلامرضا، «توجیه تمثیل های تاریخ بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، دانشگاه فردوسی، مشهد ۱۳۵۰.
طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا تاریخ الزنل و الملوک، ترجمۀ ابوالقاسم پاینده، اساطیر، تهران ۱۳۶۹.
فروزانفر، بدیع الزمان، تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام تا پایان تیموریان، به کوشش عنایت الله مجیدی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۳.

کرمی، محمدحسین، بررسی تحلیلی حکایت های تاریخ بیهقی، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۸۹.
گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک، زین الاخبار، تحقیق عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.
لوتر، کنت آلن، «بررسی تطبیقی تاریخ بیهقی و آثار مورخان دوره سلجوقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، دانشگاه فردوسی، مشهد ۱۳۵۰.

مجله التواریخ والقصص، تصحیح محمدتقی بهار، کلابه خاور، تهران بی تا.
مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمۀ ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۰.

مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، ترجمۀ محمدرضا شفیعی کدکنی، آگه، تهران ۱۳۷۴.
میلائنی (۱)، عباس، «تاریخ در تاریخ بیهقی»، ایران شناسی، سال پنجم، ش ۲۰ (۱۳۷۲)، ص ۷۰۲-۷۰۱.
— (۲)، تجدد و تجددستیزی در ایران، آتیه، تهران ۱۳۷۸.

والدمن، مریلین، زمانه، زندگی و کارنامه بیهقی، ترجمۀ منصوره اتحادیه، نشر تاریخ ایران، تهران ۱۳۷۵.
یادنامه ابوالفضل بیهقی (مجموعه سخنرانی های مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی)، دانشگاه فردوسی، مشهد ۱۳۵۰.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمۀ محمدابراهیم آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۲.

یوسفی، غلامحسین، «گزارشگر حقیقت»، دیداری با اهل قلم، علمی، تهران ۱۳۶۷.

Minovi, M. (1962), "The Persian Historian Bayhaqi" in B. Lewis and P. M. Holt (Eds.), *Historians of the Middle East*, London: Oxford University Press, pp. 138-140.

